

قرآن و گفت و گوی تمدن‌ها در گفت و گو با دکتر محمد قراگوزلو

# هنوز نرسیده‌ایم که چرا قرآن از ظهور و سقوط تمدن‌ها سخن می‌گوید

اگر چه این روزها و به دلیل بحث فراگیر گفت و گوی تمدن‌ها و کثرت استعمال این واژه، سخن گفتن درباره ارتباط بین قرآن و گفت و گوی تمدن‌ها را بسیاری از زاویه تحقیق و پژوهشی سفارشی ارزیابی می‌کنند، اما همچنان که فلاسفه معتقدند، وجود یک امری را نمی‌توان به هیچ عنوان منکر شد، لذا وجود گفت و گو و اصولاً بحث چگونگی بر آمدن و فرو رفتن تمدن‌ها، از جمله موضوعات کلیدی است که در جای جای آیات قرآنی به آن پرداخته شده است. آنچه قرآن از ظهور و سقوط تمدن‌هایی چون عاد، ثمود و... روایت می‌کند و یا چگونگی هلاکت فرعون و یا قوم لوط، یونس و... در واقع تأکیدی است بر همین موضوع و تخذیر آدمیان (اعم از حاکمان و شهروندان) که در چگونگی سقوط یا ظهور یک قوم و تمدن تدبیر و تمسیت کنند و از آن در نقد و انتقاد کار خویش بهره بجویند. دکتر قراگوزلو در گفت و گوی زیر، ضمن تأکید بر وجوه مختلف تمدنی، معتقد است نگاه قرآن به تمدن‌ها، نگاه انتقادی و اصلاح‌گرایانه است که با هم می‌خوانیم.

## ○ چشم انداز قرآن نسبت به تمدن‌ها چیست؟

○ اجازه می‌خواهم پیش از آن که وارد تبیین این سؤال شوم، ابتدا به یک نکته مهم به عنوان درآمد سخن اشاره کنم. ببینید معمولاً شیوه و منش علمای ما بر این امر استوار بوده است که در آغاز هر گفت و گویی، ابتدا محل، ابعاد و ظرفیت‌های مقوله و محور بحث را روشن می‌کردند. فی‌المثل صوری، صاحب «قاموس الشریعت»، (ج ۳، ص ۶) و جوینی در «الکافی» پیرامون روش گفت و گو دقیق جالبی را تصریح نموده‌اند، همچنین ملامحسن فیض کاشانی (داماد ملاحظه) در کتاب «المحجة البیضاء فی احیاء» (الاحیاء ج ۱، ص ۹۹) هدف گفت و گو را در «رسیدن به حق و طلب ظهور آن» ذکر کرده و این ماجرا را که کسی بخواهد در جریان مناظره بر «صواب بودن» و «نشان دادن دانش فردی» تکیه کند، به شدت نفی و نهی کرده است. در آیه ۵۸ سوره غافر نیز گفته شده: کسانی که در آیات الهی جدل کردند یعنی گفت و گو و ارائه استدلال و برهان نکردند؛ جز تکبر چیزی در دل ندارند. به این اعتبار بر خود فرض می‌دانم که در پاسخ این سؤال که البته به اندازه چند مقاله مجال شرح و بسط دارد. ابتدا اشاره مختصری به تعریف تمدن داشته باشم. گو این که بنده در مقالات متعددی که در مجلات و مطبوعات مختلف نوشته‌ام، به تفصیل و از زوایای گوناگون به پدیده تمدن نگریسته‌ام با این حال و در این مجال به ذکر همین اندک اشاره می‌کنم که تمدن اصولاً به مجموعه‌ای از کاروندها و دستاوردهای مادی و معنوی انسانی اطلاق می‌شود که بشر به منظور شکوفاسازی و ساماندهی به زندگی خویش ایجاد کرده است. قطعاً شما می‌دانید که از تمدن، تعاریف بسیاری ارائه شده و حتی بعضی مرزهای تمدن و فرهنگ را یکسان گرفته و این دورا مخدوش کرده‌اند. در هر صورت، این دستاوردهای مادی و معنوی انسانی از منبعی به نام علم سرچشمه و ریشه گرفته و عینیت یافته است. پس اگر می‌خواهیم چشم‌انداز کلی قرآن را نسبت به تمدن مورد ارزیابی دقیق قرار دهیم، ابتدا باید به این نکته بپردازیم که قرآن به علم چگونه نگریسته است. گمان می‌کنم شرح این موضوع مثنوی هفتاد من خواهد شد. من بدون این که وارد جزئیات بشوم، شما را به باب پانزدهم کتاب «تفصیل آیات قرآن حکیم» که توسط ژول لایوم گردآوری شده است ارجاع می‌دهم و به همین میزان بسنده می‌کنم که در این باب آیات بسیاری از قرآن کریم درباره ارج نهادن به علوم و فنون مختلف از جمله علم نجوم، تقویم، آسمان‌ها، بهداشت، دریاوردی، فنون، بلاغت، شعر و... نقل شده است. مگر غیر از این است که بخش عمده‌ای از تمدن را تولیدات همین علوم و فنون تشکیل داده است. البته دیدگاه قرآن نسبت به علم، نوعی نگرش روش‌شناختی،



هستی‌شناختی است و طبعاً نباید انتظار داشت که قرآن به جزئیات علوم که کار دانشمندان است پرداخته باشد.

## ○ آیا در قرآن می‌توان به طرحی بنیادی از تمدن (اسلامی) رسید؟

○ به عقیده من بسیاری از تمدن‌های بزرگ و سرنوشت‌ساز مولود دین بوده‌اند و لذا قرآن به عنوان رکن اساسی و اصولی دین اسلام (در کنار سنت نبوی و عقلانیت اجتهادی) می‌تواند همواره تئوریزه‌کننده یک تمدن اسلامی بالنده و نوین باشد. من نه با تعریفی که هانتینگتون از تمدن به دست داده است موافقم و نه تقسیم‌بندی هفت‌گانه او را از تمدن‌ها قبول دارم. به همین خاطر - و از شما چه پنهان - در چند مقاله مبسوط انتقادی درست و حسابی به حساب او رسیده‌ام (از جمله می‌توان به مقاله خطوط غسل در نظریه برخورد تمدن‌ها مندرج در مجله دوماهنامه اطلاعات سیاسی اقتصادی، آذر-دی ۱۳۷۸، فصلنامه قیسات و چند مقاله در روزنامه همشهری و ایران که فی‌الحال تاریخ دقیقش به خاطر من نیست مراجعه کنید). آنچه که در این جا به نظر می‌رسد بر کلیه مباحث و مقالات پیشین خود اضافه کنم اشاره به این نظر هدگستون



در کتاب «خطرورزی اسلام» است. نامبرده خط ظریفی میان تمدن آرمانی اسلامی مورد نظر قرآن و تمدن‌هایی که مسلمانان ایجاد کرده‌اند رسم می‌کند و من از فشرده مباحث هدگستون، ضمن دخالت دادن دیدگاه‌های شخصی‌ام، مایل‌م این موضوع را مطرح کنم که تمدن اسلامی یکسره متعلق به قرآن و دین اسلام است. حال آن‌که تمدن مسلمانان معمولاً دستاوردهایی است که در نظام‌های اجتماعی خاص که تحت حاکمیت مسلمانان بوده، به وجود آمده است. طبعاً تمدنی که در قرآن بشارت داده شده است و می‌توان از آن به تمدن اسلامی یاد کرد، با آنچه که مسلمانان از خود به جای گذارده‌اند، می‌تواند تفاوت‌ها و حتی تعارض‌هایی داشته باشد. بی‌شک در این جا این سؤال مطرح خواهد شد که تمدن آرمانی قرآن از چه پایه و مایه‌ای برخوردار است؟ در جواب خواهم گفت که اصول این تمدن بر چند محور تبیین شده است:

الف - مبانی نظری تمدن اسلامی بر اساس کلام وحی (قرآن) و بر مبنای اصول غیر قابل عدول یکتاپرستی (توحید)، رسالت الهی حضرت محمد (ص) و اعتقاد به معاد شکل گرفته است.

ب - یکتاپرستی و اعتقاد به وحدت وجود و این که وجود اصیل، قائم به ذات، بسیط و مطلق خیر است و می‌تواند یک «حبل‌المتین» برای اتحاد همه انسان‌های متمدن باشد و به قول بتهوون جان‌های آگاه را گرد هم مجموع سازد.

ج - معاد که به نوعی عدالت متافیزیکی را تداعی می‌کند، ضمن تفهیم و توجیه انسان‌ها به منظور رعایت قانونمندی‌های دینی و اجتماعی، محکمه الهی را به عنوان یگانه مرجع نهایی و قطعی تشخیص سره از ناسره و گذاردن بادافره، مقابل انسان قرار می‌دهد.

د - برابری انسان‌ها از هر نوع، رنگ، گونه، نژاد، زبان، فرهنگ، جنسیت و ... ه - علم‌باوری که بیشتر درباره آن سخن گفتیم.

و - آزادی، اسلام در بدو ظهور خود به آزادی انسان‌ها و فسخ برده‌داری رای داد و از زنده به گور کردن دختران ممانعت به عمل آورد. همچنین اسلام بر آزادی عقیده و بیان، تسامح و تساهل تأکید کرد و به مسلمانان مژده داد و آموخت که با تحمل یکدیگر همه عقاید را بشنوند و بهترین را برگزینند.

ز - عقلانیت که در قرآن و به ویژه متون کلامی شیعه بسیار بر آن تأکید شده است و شما می‌توانید بارزترین وجوه عینی آن را در نهج‌البلاغه و اندیشه‌های متکلمان و فقهای برجسته‌ای چون شیخ مفید بیابید.

نکته دیگری که سخت مایل‌م بر آن اصرار و تأکید کنم، این است که تمدن اسلامی هم خدامحور است و هم انسان‌مدار. تلفیقی از عقل و عشق. من با کسانی که خدامحوری و انسان‌مداری را در تخالف باهم می‌بینند، یکسره مخالف‌م. به هیچ وجه نباید تصور کرد که انسان‌مداری در تباین با خدامحوری است. وقتی که اسلام از انسان به عنوان خلیفه‌الله و جانشین خداوند و وارث زمین یاد می‌کند، چگونه می‌توان میان این دو محور خط گسل کشید؟ فتبارک الله احسن الخالقین. آن گونه که علامه طباطبایی در المیزان شرح داده است و «نفخت فیهِ من روحی» یعنی چه؟ و تا یادم نرفته این را هم بگویم که در جایی ماخذش خاطر م نیست. از زنده‌یاد شریعتی خواندم که فلان‌گدایی که می‌گوید «بده در راه خدا» این در راه خدا دیگر غیر از راه انسان است و مگر جز این است که کسی که در این راه به او کمک می‌کند، در واقع در راه رفع حاجت انسانی قدم برداشته است. این «فی سبیل‌الله» که ما از آن «در راه خدا» ترجمه می‌کنیم چیزی جز اهتمام در به‌کار گرفتن آموزه‌ها و راهبردهای تکامل‌بخش انسانی، یعنی دین، در راه تعالی تبار انسان نیست.

### ○ درباره تمدنی که مسلمانان ساخته‌اند چه می‌توان گفت؟

○ ببینید یکی از ضعف‌های ما مسلمانان، در کنار ضعف‌های بی‌شمار دیگر، این است که هیچ‌گاه نیامده‌ایم به طور مستقل و برای روشن کردن

تکلیف و جایگاه خودمان تاریخ علم بنویسیم و سهم دانشمندان مسلمان را در ظهور دستاوردهای تمدنی روشن سازیم و مانع از مصادره شدن یا غصب این حق شویم. غربی‌ها این کار را کرده‌اند و البته پایشان را از زیادی هم از گلیم خودشان بیرون گذاشته‌اند. یعنی این که آنان معتقدند که مسلمانان هیچ سهمی در تولید علم و طبعاً ایجاد تمدن جدید، نداشته‌اند و حداکثر راوی و امانت‌دار علوم اولیه بوده‌اند. به عقیده آنان مسلمانان از طریق ترجمه‌های کسانی مثل ثابت بن قره حرانی، حنین بن اسحق عبادی، علی بن زیاد تمیمی، جورجیس بن بختیشوع، ابوزکریا یوحنا بن ماسویه، ابویحیی البیرونی به اندیشه‌های یونان و روم و اسکندریه و ... دست یافته‌اند و صرفاً این اندیشه‌ها را حفظ و به نسل‌های بعد، در غرب و شرق، منتقل کرده‌اند. خوب! این نگاه ناعادلانه و غیرمنصفانه‌ای نسبت به جایگاه امثال جابر بن حیان، فارابی، رازی، خوارزمی، بیرونی و ده‌ها دانشمند مسلمان دیگر است. به عقیده من برای نوشتن تاریخ تمدن و علم، می‌باید به قول سپهری چشم‌ها را شست و جور دیگر دید. البته ویل دورانت، گاهی اوقات نسبت به منشا و مرکز تمدن‌های اولیه، قضاوتی تقریباً مثبت و واقع‌بینانه ارائه می‌دهد و از جمله در کتاب قطور خود یادآور می‌شود که یونان در واقع همچون وارثی است که ذخایر سه هزار ساله علم و هنر را که با غنایم جنگ و بازرگانی از خاورمیانه به آن سرزمین رسیده است به ناحق تصاحب کرده است. با مطالعه مطالب تاریخی مربوط به خاور نزدیک و احترام گذاشتن به آن، درحقیقت وامی را که نسبت به مؤسسان واقعی تمدن اروپا و آمریکا داریم، ادا کرده‌ایم. به گمان من این اظهار نظر ویل دورانت کافی نیست و نمی‌تواند حتی اندکی از بار سنگین ما بکاهد.

○ شما جریان گفت‌وگوی تمدن‌ها را که از سوی رییس جمهوری مطرح شده است، چگونه ارزیابی می‌کنید؟ آیا می‌توان برای این ماجرا چشم‌انداز

## قرآنی گشود؟

○ من تصور می‌کنم که اصل گفت‌وگو به طور اولی و گفت‌وگوی تمدن‌ها، ادیان و فرهنگ‌ها به طور مشخص ریشه‌های محکمی در قرآن و اسلام دارد. بنده در حال حاضر حضور ذهن ندارم و نمی‌توانم به درستی بگویم که بسامد کلمات قل، قالوا، قولوا... در قرآن کریم چند بار است، اما تردید ندارم که این بسامد در برابر بسامد کلماتی مانند اقتل، اقتلونی، قاتلوهم و... به هیچ‌وجه قابل مقایسه نیست. اسلام دین گفت‌وگو و تحمل و مدارا و مسامحه است. شما ببینید که فقه اسلامی که این همه درباره جزئیات سخن گفته و عموماً تصور می‌کنند این فقه نگرشی سخت‌گیرانه نسبت به زندگی و انسان دارد، شرط مسلمان شدن را در اظهار یک «شهادتین» می‌گذارد و کار را تمام می‌کند. قولوا لا اله الا الله تفلحوا. تأکید می‌کنم که قرآن به صراحت می‌گوید: «بگویند، جز خدای واحد خدایی نیست و رستگار شوید.» نمی‌گوید التزام عملی بدهید و این یعنی اعتقاد به برائت گفتمان انسانی. من می‌توانم موضوع را این‌گونه حلاجی کنم که گفت‌وگو در قرآن هم جنبه ایدئولوژیک دارد و هم ظرفیت و قابلیت فلسفی و معرفت‌شناسانه. فی‌المثل گفت‌وگوهای طولانی حضرت موسی با فرعون دارای این دو جنبه است. البته امروزه مناظره ایدئولوژیک را گفت‌وگو نمی‌دانند و معتقدند که این فرایند به نوعی بر محور تعارض و برخورد استوار است و نه گفت‌وگو. چرا که در گفت‌وگو در قالب گونه‌ای تفاهم و درک واقعیت‌های دوسویه تعقیب می‌شود. در هر صورت این نکته اظهر من الشمس است که در قرآن فرهنگ گفت‌وگو بر رویه برخورد و مقابله حاکم و غالب است. این امر را شما در سیره نبوی نیز می‌بینید. ماجرای صلح حدیبیه نمونه بارز گفت‌وگو میان دو جریان ایدئولوژیک است که در عرصه‌های دیگر کمر به حذف همدیگر بسته‌اند. در آیه ۱۲۵ از سوره نحل آمده است «[ای رسول ما] خلق را به حکمت و برهان و موعظه نیکو به راه خدا دعوت کن و با بهترین طریق مناظره کن (وظیفه تو بیش از این نیست)» در قرآن بیش از ۲۰۰ آیه درباره روش‌های مختلف تبلیغ آمده است. پیامبر اسلام رسالت خود را با تبلیغ مسالمت‌آمیز به شیوه گفت‌وگو آغاز کرد و در اوج اقتدار، یعنی زمانی که وارد مکه شد، هیچ‌گاه به قهر و خشونت در برابر دشمنان قسم‌خورده خود، روی نیاورد. شما توجه کنید به نامه‌ها و سخنرانی‌های امام علی (ع) در نهج‌البلاغه. امیرالمؤمنین حتی در سخت‌ترین شرایط، همواره تلاش می‌کرد از طریق گفت‌وگو توطئه‌ها را خنثی و بحران‌ها را حل کند. این مسأله بسیار بدیهی است که سه جنگ جمل، صفین و نهروان در حالت انسداد سیاسی بر امام تحمیل شد و گر نه حضرت بیش و پیش از آن که مرد شمشیر و جنگ باشد، سلحشور عرصه‌های اندیشه و گفت‌وگو بود. من در تحلیل فتنه جمل به تفصیل از شکیبایی امام در مقابل مخالفانی کج‌تاب و کژاندیش سخن گفته‌ام. به هر حال قرآن منادی گفت‌وگو و طرفدار صلح و دوستی انسان‌هاست. در آیه ۹۹ از سوره مائده آمده است: «بر پیغمبر جز تبلیغ احکام الهی وظیفه‌ای نیست...» و چه زیباست وقتی که خداوند فرستاده خود را رحمه العالمین معرفی می‌کند و در وصف او می‌گوید: «مرحمت خدا تو را با خلق مهربان و خوشخوی گردانید و اگر تندخو و سخت‌دل بودی، مردم از گرد تو متفرق می‌شدند. آل عمران - ۳».

خلاصه کنم بنده در مقاله‌ای پیشنهاد کردم که حادثه پناه‌جویی مسلمانان به دربار حبشه به عنوان سرفصل و میدا گفت‌وگوی ادیان (حداقل اسلام - مسیحیت) به شمار آید. چنان‌که می‌دانید در نتیجه آن گفت‌وگو میان مسلمانان و مسیحیان، افق تازه‌ای به روی مسلمانان گشوده شد و توطئه بزرگ مشرکین خنثی گردید. ما امروز نیز می‌توانیم از همان دست گفت‌وگوها میان متفکران مسلمان و مسیحی داشته باشیم، کما این که در همایش‌هایی که گاه و بی‌گاه تشکیل می‌شود، چنین گفت‌وگوهای صورت می‌گیرد. اما از آن‌جا که گفت‌وگوی تمدن‌ها و ادیان در سیطره گفت‌وگو و یا بهتر بگویم زد

وبندهای سیاستمداران قرار گرفته و رنگ باخته است، از این تعاملات فکری نتیجه‌چندانی حاصل نمی‌شود و دقیقاً به همین خاطر بود که بنده مقاله‌ای تحت عنوان: «گفت‌وگوی تمدن‌ها، سیاست در خدمت فرهنگ» نوشتم و ضمن ارائه راه‌کارها، از نقش دیپلمات‌ها در این فرایند کاستم.

## ○ هدف از نقل داستان‌ها و روایاتی در رابطه با تمدن‌ها در قرآن چیست؟

○ من اجازه می‌خواهم این سؤال را کمی تصحیح کنم. ببینید حوادثی که در قرآن روایت شده و ما از آن‌ها به عنوان داستان یاد می‌کنیم و ابوبکر عتیق نیشابوری در کتاب زیبای خود همه این‌ها اصطلاح روایات و اتفاقات را با نثری سخت جذاب و شگفت‌ناک تدوین کرده است، پیش از آن که داستان یا قصه باشد، تاریخ است. به خاطر داشته باشید که افراد معاند و مشرکی از قبیل ابوجهل، وقتی که این آیات بر پیامبر (ص) وحی می‌شد، مشابهت‌هایی در آن‌ها و بعضی اسطوره‌های ایرانی می‌تراشیدند و حضرت رسول (ص) را متهم به اسطوره‌سازی می‌کردند و مدعی می‌شدند: «هذا اساطیر الاولین» فی‌المثل می‌گفتند حکایت آتش حضرت ابراهیم، همان اسطوره سیاوش ایرانی‌هاست و یا حضرت آدم همان کیومرث است. لذا من ترجیح می‌دهم که نگرش قرآن به گذشته را نوعی نگرش تاریخی، تمدنی بدانم. از این منظر می‌خواهم ضمن وام گرفتن یک تفسیر و تعبیر از دوست فرزانه‌ام دکتر حسین عظیمی درباره تمدن‌ها، موضوع را این‌گونه مورد بررسی قرار دهم که اولاً هر تمدن یا یک تفکر اساسی شکل می‌گیرد و با زوال آن تفکر به اضمحلال و انحطاط پای می‌گذارد. ثانیاً هر تمدن در جریان شکوفایی خود در طی زمان به تدریج نهادها و زیرساخت‌های اصلی فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و علمی متناسب با خود ایجاد می‌کند. ثالثاً در فراگرد سقوط هر تمدن، بخش قابل توجهی از همین نهادهای فکری با تمدن جدیدی ارتباط می‌گردد و در نهایت به صورت خرافات و آثار تاریخی و موزه‌های زوال‌یافته جلوه می‌کند. نگاه قرآن نیز نسبت به اقوام و مللی که در گذشته زندگی کرده و از خود دستاوردهایی به جای گذاشته‌اند، چنین نگرشی است. در قرآن از ظهور و سقوط تمدن‌های بسیاری سخن رفته است. حوادث تاریخی از جمله ماجراهای ابابیل، یاجوج و ماجوج، ذوالقرنین، روم (مغلوب شدن رومیان به دست فارسیان)، هود، ذوالکفل، ادریس، صالح، عاد، فرعون، ثمود، لقمان، اسماعیل، مسیح، هابیل و قابیل، ابراهیم، آدم، قارون، داود، ایوب، یونس، یوسف، نوح، سلیمان و... این اسامی هر کدام تداعی‌کننده یک جریان تاریخی تمدنی هستند که در برهه‌های ظهور کرده و از بین رفته‌اند. منتهی نگاه قرآن به همه این حوادث، نگاهی یک‌دست نیست. با این که این تمدن‌ها در زمان ظهور اسلام کاملاً نابود شده‌اند، ولی قرآن از بعضی از آن‌ها به نیکی یاد می‌کند. صرف‌نظر از تمدن‌هایی که انبیاء الهی مورد نظر قرآن ساخته‌اند (یعنی مولود دین بوده‌اند و به طور مشخص تمدن کلیمی و مسیحی)، در قرآن از شخصیت‌هایی مانند ذوالقرنین به شیوه مثبت و پسندیده یاد می‌شود. من در این‌جا نمی‌خواهم به این موضوع بپردازم که ذوالقرنین مورد نظر قرآن به قول مولانا ابوالکلام آزاد همان کوروش است و نه اسکندر. با این حال بر آن هستم که توجه شما را به آیه ۱۵ از سوره کهف جلب کنم. از شان نزول این آیات که بگذریم، نگاه عجیب قرآن به ماجرای ذوالقرنین بسیار قابل توجه است. لطفاً تأمل کنید.

«و از تو (محمد ص) درباره ذوالقرنین می‌پرسند. بگو اکنون یادی از او بر شما می‌خوانم. ما به او در روی زمین تمکین داده بودیم و سررشته هر کاری را به او بخشیده بودیم و او سررشته [کار خود] دنبال گرفت. تا آن که به سرزمین مغرب خورشید رسید و چنین یافت که آن در چشمه‌ای گل آلود غروب می‌کند و در نزدیکی آن قومی را یافت. [به او] گفتیم ای ذوالقرنین [اختیار با توست] یا آنان را عذاب می‌کنی، یا با آنان نیکی می‌کنی. گفت هر کس شرک ورزد، زودا که عذابش کنم. سپس به سوی پروردگارش باز برده شود و او به عذایی



کنند که چرا این اقوام از بین رفتند و آیا ما نیز مثل آن‌ها. در صورتی که روش آن‌ها را پیشه سازیم. مضمحل نخواهیم شد.

○ در واقع شما معتقدید که وقتی قرآن مردم را به شناخت تمدن‌ها و ملل گذشته و نوعی عبرت و درس گرفتن از تاریخ توجه می‌دهد، منظور ساختن آینده‌ای بهتر است؟ این گونه نیست؟

○ دقیقاً. وقتی که مردم خود به چشم خود با بقایای تمدن‌های نابود شده گذشته مواجه شدند، ناگزیر به این اندیشه فرو خواهند رفت که بر گذشتگان ما چه رفته است. آیا جز این است که شما وقتی به تخت جمشید می‌روید، به همین مسأله می‌اندیشید. تخت جمشید فعلی که دارای جاذبه‌های زیبایی توریستی نیست. آنچه که از اعماق کتیبه‌ها و ستون‌ها و سنگ‌های درهم شکسته تخت جمشید به گوش ما می‌رسد، فی الواقع چیزی نیست جز ظهور و سقوط یک تمدن بزرگ. ما متأسفانه علی‌رغم این همه تأکید قرآن بر علل ظهور و سقوط تمدن‌ها، خیلی کم به این موضوع پرداخته‌ایم و از این خلدون و مسعودی (مروج الذهب) که بگذریم، توجه ما به این مهم که می‌تواند رمز ماندگاری ما نیز باشد. به قول امام فخر رازی. چیزی است کمتر از هیچ. حال آن که اساس تمدن غربی‌ها بر بحث پیرامون علل دقیق ظهور و سقوط تمدن‌هاست و از گیبون تا اسپینگلاز متفکران غربی به طور مرتب در این باره جست‌وجو و تحقیق کرده‌اند و به نظر من یکی از دلایل بلانندی تمدن غربی و جلوفتادن غربی‌ها از مسلمانان، همین بررسی چرایی و چستی ظهور و سقوط تمدن‌ها و پرداختن موشکافانه به پدیده بحران است. شما ببینید چه بحران‌هایی در قوم نوح به وجود آمد که منجر به آن حوادث شد؟ تشکیلات فرعون براساس کدام بحران فرو پاشید؟ اقوام عاد و ثمود چرا به زوال گراییدند؟ بی‌گمان پاسخ همه این سؤالات در قرآن به وضوح مشاهده می‌شود و ما می‌توانیم با درکی متدولوژیک و از نگرش هستی‌شناختی تاریخی قرآن نسبت به تمدن‌های انحطاط یافته استفاده نماییم و ساختمان تمدنی را که مدعی احیای بازسازی آن هستیم به شیوه‌ای صحیح پی‌ریزی کنیم.

سخت معذیش می‌دارد و اما هر کس ایمان آورد و نیکوکاری کند، او را پاداش نیکو باشد و کار را بر او آسان می‌گیریم. آنگاه سررشته [کار خود] را دنبال گرفت. تا آن که به سرزمین مشرق خورشید رسید و آن را چنین یافت که بر مردمانی که در برابر [تابش] آن پوشش نداشتند می‌یافت. بدین سان از کار و بار او آگاهی داریم. آنگاه سررشته [کار خود] را دنبال گرفت، تا به فاصله میان دو کوه سدأما رسید و در میان آن مردمانی را یافت که زبانی نمی‌فهمیدند. [با مدد مترجم] گفتند ای ذوالقرنین قوم یاجوج و ماجوج در این سرزمین فتنه و فساد برپا می‌کنند. [ایامی خواهی] خراجی به تو بپردازیم که بین ما و آنان سدی بسازی؟ گفت تمکنی که پروردگارم به من داده است بهتر از خراج شماست، ولی مرا به نیروی انسانی [یاری دهید که بین شما و ایشان حایلی بسازیم] آنگاه که شالوده را ریختند گفت [برایم پاره‌ای آهن بیاورید] و برهم بیانبارید] تا آن که بین دو کوه را برانیاشت و همسطح ساخت. گفت [در کوره‌های آتش] بدمید [و دمیدند] تا آن که [آهن] را [گداخته و] آتش‌گونه ساخت. گفت اینک برایم روی گداخته بیاورید. تا بر آن [سد سکندری ساخته شد و یاجوج و ماجوج] نتوانستند به آن دست یابند و نتوانستند در آن رخنه کنند. گفت این رحمتی از سوی پروردگار من است. چون وعده پروردگارم [قیامت] فرا رسد، آن را پخش و پریشان کند و وعده پروردگار من حق است. «سوره کهف / ۱۸ / ۹۸-۸۳. شاید در این جا مجال وارد شدن به مباحث تفسیری و هرمنوتیکی از این ماجرا فراهم نباشد. با این همه هر سطر از این روایت دارای پیام عمیقی است که می‌باید مورد توجه همه انسان‌ها در هر عصری قرار بگیرد. من در مقاله‌ای تحت عنوان «شیوه‌شناسی جهانگردی در قرآن کریم» ضمن بحث مفصلی پیرامون آیاتی که درباره ضرورت سیر و سیاحت در قرآن آمده است، این نکته روشن را بهتر دریافتم که در واقع این که خداوند انسان‌ها را ترغیب می‌کند در زمین بگردند و به ویژه به سرزمین‌هایی بروند که زمانی مسکن و ماوای تمدنی بزرگ بوده است، بیشتر از این جهت است که این انسان‌ها با نگاه به گذشته، دیدگاهی انتقادی بیابند و به اصلاح امور جاری خود بپردازند. در این مسأله تأمل و تحقیق